

100

PE670

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد خدای عز و جل

بر علم و تمیز خلاق و انا

وارای حیات و داور موت

محبت ہے کہ جس کو خدا رو

فرمود و حدیث ما عرفناکے

این قدر چه راز محسوس

در گنه تو گم خواست و بام

ای قاور مطبق و توانا

ای خالق لفظ و معنی و صورت

وقت از ل و ا پندار و

ورشان تو با و شاه لولاک

پس جابلان خنجر بچہ کو دیا

آتی تو کہ برتری را فہمام

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تقریر چه باشد و چه تحریر	حیرت زده ام برنگ تصویر
مداح تو حضرت کریم است	نعت خالق تو بے غنیم است

منقبت آل و اصحاب

ای دین تو از چهار جوسر	گر دید طلب نام و برتر
صدیق و صبر غنی و حیدر	هر چا خسیلنه همی بر
آل تو بحسنه خلاق	چون ماه که ز انجم است فائق
صد رحمت و صد سلام نیردان	بر احمد و چار یار و نشان
هم آل و هم اهل بیت و اصحاب	انصار و مهاجرین اصحاب

سبب تحظیم صد پندرسو و دند حضرت لقمان علیه الرحمه و الغفران

لقمان مدینه الطهریه	مصابیح مسالک الدرایه
حکیم لقمان علیه الرحمه	جواهر غریبه عسل و دوا کش
میرزا فضل ربنا حیا	ما قد مکنت به عملا
بفضل خویشید پروردگار اورا	چندیکه برستی کامل شد باو بزرگی آن
قد کان برتبه علیه	فی حضرت خالق البیت
هر آینه بود و است بدراج برتر	رو بارگاه آسیرینه و غمگونی
ما حسن عظمی که و صمد زده	ما حسن طبعه و فکره
چونیک تراست و دشمن او سیکه او	چونیک تراست طبیعت او و فکر او

این صفت از جناب حضرت
سیدنا محمد اکبر
علیه السلام است
که در این کتاب
در باب اول
در بیان صفات
و احوال آن
حضرت
در بیان صفات
و احوال آن
حضرت
در بیان صفات
و احوال آن
حضرت

آن راه نخست خود بخونی	۱	از غلط و نصیحت آنچه گوئی
اندازه خویش تن نگه دار	۲	هر که که قدم نهی گفتار
دانسته کن تو قدر خود گم	۳	بشناس ز عقل قدر مردم
تاحق تو نزد حق بساند	۴	حق همه کس شناس تاحد
آگینه بران شو ندستماز	۵	پشتدار بوقت گفتن راز
بر وقت مصیبت امتحان کن	۶	هر یار نه یار خود گمان کن
در سود و زیانش آزمائی	۷	با هر که تراست آشنائی
وز خجالت و بی تمیز بگیریز	۸	از قربت اهلان پیریز
در صحبت زیرگان نشینی	۹	یاری ز سر و دران گزینی
یکسان تو بخویش و غیر باشی	۱۰	سر گرم بکار خیر باشی
زن هست بکار خیر زهرن	۱۱	هرگز کن اعتماد بر زن
تدبیر امور و مصلحت کن	۱۲	با تجربه کار مشورت کن
بهر خنثی دلیل و حجت	۱۳	با دیده جابه نرم و خلوت

کتابخانه ملی ایران
تألیف: میرزا حسن خلیل
تألیف: میرزا حسن خلیل

۱۵	بشمار غنیمت این جوانی	۱۵	مفت است بهار زندگانی
۱۶	کار و جهان چنانکه دانی	۱۶	کن رهت بمسلم جوانی
۱۷	یاران شفیق را میازار	۱۷	از جان عزیز دوست تروار
۱۸	با دشمن و دوست باش خوشتر	۱۸	به پوست کشاده دارا برو
۱۹	دشمنش پدر و کنارا دور	۱۹	بشناس غنیمت ای برادر
۲۰	استاد که افضل از پدر است	۲۰	باید پی خدمتش کمر بست
۲۱	خرج تو بقدر خسل باید	۲۱	حسرت بروقت کار نباید
۲۲	سر رشته اعتدال بگذار	۲۲	می باش میانه روح بر کار
۲۳	کن پیشه خویش پایمردی	۲۳	از راه ثبات بزرگروی
۲۴	هر حاجت بچسبان رو کن	۲۴	خدمات بواجبی ادا کن
۲۵	در خانه خویش و یار و انجاس	۲۵	چشمان و زبان خود نگه دار
۲۶	پاکیزه بدار جسم و جامه	۲۶	تا پاک بود سیاه نامه
۲۷	باز مره دوستان صاف	۲۷	بر یاری خویش باش واثق

بستان طویل
در باب طاعت و عبادت
در باب طاعت و عبادت
در باب طاعت و عبادت

بستان

فرزند غیر را یصد سوز	۱۰	علم و ادب و نه بر پیامور
تیر افکنی و فن سواری	۱۱	تا وسع دریغ از ونداری
پاپوش ز پای رست و رکن	۱۲	چون بازگشتی ز چپ بدرکن
با هر که درین جهان کنی کار	۱۳	اندازه او دران نگه دار
آهسته بوقت شب سخن گوی	۱۴	گوئی چو بر فزین بهر سومی
خواهی چو زیاده آبرویت	۱۵	کم کن خور و خواب گفتگویت
چپ که بخود نمی پسندی	۱۶	آن بر سر دیگران بندی
هر کار کن ز رای تو بر سر	۱۷	تا فیض رسد ترا ز تقدیر
تا خوانده کن تو کار استاد	۱۸	تا موس مدد ز دست برآید
گر هست بنام و ننگ آرت	۱۹	با کوک و زن گوی رازت
خبر گیر در گران منہ دل	۲۰	آوردن آن بدست مشکل
بد حاصل نمی شود فسادار	۲۱	ز چشم فساد از نهان
اول برو نیک خوب بیندیش	۲۲	و آنکه ره کار گیر در پیش

طی الزمان عفت عفت
چنانچه درین روز و شب
بیک دانه آبی و چوبان
و اینست که در کس و کس
از آن بگویند... مخفف نام از ۱۲

کار کرده خویش کرده مشمار	۴۱	کاری بکن و مباشش بکار
کار امر و زرا بفسر و	۴۲	نگذار تو حسرت تا و دور و
عیب است مزاج با بزرگان	۴۳	جز راه ادب مرو با ایشان
بامر و بزرگ و پیر و مست	۴۴	بنو و سخن در از بهیست
خواهی چه بزرگی بزرگان	۴۵	گستاخ خواهم را مگردان
نویسد مکن باطل حاجت	۴۶	بر قدرت خویش کن عنایت
جنگی که گذشت زو مکن یاد	۴۷	کن خانه دل بصلح آباد
خسیر و گران بخود میامیزد	۴۸	فرض است ز شر نفس پر بهیزد
مال و ز خویش تن به همیان	۴۹	از دشمن و دوست دار پنهان
خویشی زیگایگان بریدن	۵۰	زشت است ببا بد شنیدن
یاد و نیکان مکن ز غیبت	۵۱	یادوت نکنند تا غیبت
خود را پسند بدتر است این	۵۲	یعنی که مباشش خوشیستن بین
استاد و جماعتی که بینی	۵۳	هرگز نه خلاف شان گزینی

این کتاب از
تألیف شیخ
محمد بن علی
نویسنده
کتابخانه
مخطوطات
موزه
تبریز

۵۳	انگشت بهم مکن در نجاست	۵۳	کین کار خوست است بکینست
۵۴	بر روی خلائق ای نمندان	۵۴	هرگز نه کنی خصال ندان
۵۵	آبی زو بان و بینی خویش	۵۵	ز آواز نیگنی فراپیش
۵۶	در قافله تو دوست بر دهن نه	۵۶	گویم تبه گوش بر سخن نه
۵۷	خمیازه کش بر و س موم	۵۷	اوقات مکن بکا ابل گم
۵۸	انگشت مکن پیر بینی خویش	۵۸	از فعل کریم خود بینیش
۵۹	گویی سخن نه هنر آسین	۵۹	از گفتن لغو با پیر سین
۶۰	تذلیل کسی پیش موم	۶۰	رشت است زبون کشش موم
۶۱	غماز مشو چشم و ابرو	۶۱	انگشت نما مباحش هر دو
۶۲	چیز یک بگفته نگوی باز	۶۲	انداخته ورو بان مین باز
۶۳	از هر سخنی که خنده آید	۶۳	آوردن و جلب نشاید
۶۴	وصف خود و اهل خود نگوی	۶۴	حاشا که ره غلط نبوی
۶۵	آرایش خود مکن تو زنار	۶۵	هم رنگ زنان ماه خمار

طالع فانی در این کتاب

طالع فانی در این کتاب

طالع فانی در این کتاب

طالع فانی در این کتاب

طالع فانی در این کتاب

طالع فانی در این کتاب

۹۶	برخواست و ادعای فرزند	۹۷	کاری مکن ای سنیز و بلند
۹۸	در هر سخن و بوقت تکرار	۹۹	گفتار و زبان خود نگه دار
۱۰۰	هنگام سخن چو نازنینان	۱۰۱	ز نهار تو دوست خود و مجنبان
۱۰۲	از حرمت مردمان خبردار	۱۰۳	نگ و ناموس و نظر دار
۱۰۴	و عیب تو هر زبان نباشی	۱۰۵	بدگویی جهانیان نباشی
۱۰۶	از غیبت رفتگان مکن یاد	۱۰۷	بر مرده ر و امدار بیدار
۱۰۸	از جنگ و جدال تا توانی	۱۰۹	باید که تو محترمانی
۱۱۰	بے وجه میازهای طاقت	۱۱۱	گر خود چو تهنیتی بقوت
۱۱۲	داری ز اصلاح گزینش	۱۱۳	خزینگی کس مبرگمانی
۱۱۴	گرنان خود ست و خوان دیگر	۱۱۵	منع است مخور که نیست خوشتر
۱۱۶	تجلیل مکن بکار و آئین	۱۱۷	عجلت بگذار با شیاطین
۱۱۸	از بهر تلاش مال دنیا	۱۱۹	در رنج نیفگنی تو خود را
۱۲۰	هر کس که ترا شناسد از موش	۱۲۱	از یاد خودش مکن فراموش

درست است از این
شون ۱۰
تو حق تعالی را
تو عالم غیب را
تو عالم اولیای
تو عالم دوزخ و بهشت
تو عالم حق تعالی
تو عالم حق تعالی
تو عالم حق تعالی
تو عالم حق تعالی

در حالت غیظ و خشم بسیار	۸۰	فهمیده سخن گوی و نهشت در
بینی تو ز آستین مکن پاک	۸۱	از کار قبیح خود بکن پاک
در وقت طلوع خورشید خوابی	۸۲	رو از پرکاست حق نتابی
پیش مردم مخور و زدر کن	۸۳	اندیشه چشم بد نظر کن
در راه ز برتران مرو پیش	۸۴	شرط است کجا خروخویش
اندر سخن کسان نیازی	۸۵	بیجا نه مداخلت نمائی
پیشانی خویشین فراموش	۸۶	ز نهار منته زانو خویشت
بر رست و چپ مبین بیازار	۸۷	بل روی خط سیر و زمین ار
بر پشت برهنه ستوران	۸۸	تا وسیع مشوس و امیدان
خشم است زبون پیش همان	۸۹	بر خادم و چاکر و غلامان
همان عزیز را گوی کار	۹۰	مگر یم و تو وضعش بجا آر
باخیر روان دست و دهانش	۹۱	حرفی مزن و بیانش خاموش
در مجمع فارغان و اشعار	۹۲	نشین بر محله ز نهادر

لعل کجاست قشع اول
خانی نالاست چمن کجاست
بلبلک فزون شدن
لعل بل نال قشع کجاست
کیمیای نال و اندیشه
نور وانی نال و اندیشه
چراغ کاف و اندیشه
کنند

از علم و هنر هر چه توانی	زان نفع بد گیران رسانی
چیزیکه به نفع آن زوال است	از حق مطلب که خود و بال است
آن نیست بیهوده و الهی	هر وقت که روشی بهایشی
هر پنج که میرسد ز غلاق	آنرا غضب مکن تو اطلاق
بشناس که هر ملا و تعذیب	از وی برسد برادر تا ویب
بر عیش و نشاط دار فانی	مغرور مباش تا توانی
انجام نشاط نفع جان است	تا یکی گوهرم از آن است
هر شب که کنی خواب بهنگ	کن غور ز راه عقل و فرهنگ
یک روز ز عمر تو سآید	هر چند که مال و زر بر آمد
بشناس که از هزار زیو	یک لحظه عمر هست بر تو
از حرص زر و بوجه نقصان	رنجیده مشو بکس مرغان
آتش و فساد مست ز باش	کار جهلاست بگنج خاش
شیرین سخن و بلند همت	می باش ز راه عدل و نصرت

له سائرین
برکنده و نکرده
له سائرین
ای فانی تا بی غایت
بیک رسیده و نکرده

نزدیکی و دوری

بیاید

بافس پدید هر که شد رام
لب بند ز گفتگوی بسیار
هر طاعت حق مباحش کامل
از شرک و ریاچنان بپزیر
خوش خلق باش و دومی گرام
گر ز اهل سعادت بی سپیر
در پنج کس مجوس آرام
کین دار قیامت فتنه انگیز
آفاق که دارا تقامست
از کار گناه پر خدرباش
خشم و غضب فعل شیطان
هر کس که ز جهل گشت موباز
قدشابه بالور کس حمار

گشت ز راه دین و اسلام
ز اتوال قبیح باش زیار
و ر روز جزا مشو تو غافل
ز انسان که خدز آتش تیز
بد خلق مباحش و با مظلوم
از ضعه گور و آتش تیر
انجام تو تا شود نه آلام
خسیر بکن و ز شر بر پزیر
خاطر شکنی در و حرامست
گروار بکفرست و پاداش
پیر نیز از ان حساب امکان
بشناس بقول شیخ شیراز
عجلاً جسده الکه خوا

بافس پدید هر که شد رام
لب بند ز گفتگوی بسیار
هر طاعت حق مباحش کامل
از شرک و ریاچنان بپزیر
خوش خلق باش و دومی گرام
گر ز اهل سعادت بی سپیر
در پنج کس مجوس آرام
کین دار قیامت فتنه انگیز
آفاق که دارا تقامست
از کار گناه پر خدرباش
خشم و غضب فعل شیطان
هر کس که ز جهل گشت موباز
قدشابه بالور کس حمار

هر سحر که بد بکار بر بردم	در حفظ خدا ترا سپردم
عمرت بجهان دراز باد	و مساز تو کار سا ز باد
افضال خدا ترا معین باد	هم علم تو با عمل قرین باد
فیضان ازل رفیق هست	بخشایش لم یزل یست
آسوده و شاد کام باشی	خوش سیرت و نیک نام باشی
حرز تو عنایت خدا باد	با عظمت نون و حرمت صا

شکر حضرت آفریدگار و اعتذار بجدات اولی الالباب

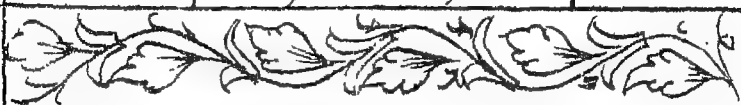
صد کس خدای دانش موز	در سر زخرد چراغ افروز
در طبع من حق سیر و رنجور	بخشید فضل و نجان نو
کین خطبسم بکترین ایام	کردم فروغ طبع ارقام
این شا هد جلوه گاه امید	پیرایه اخت تمام پوشید
امید ز خلق پاک و بیان	بالع نظران و تغیر بنیان
کاندر سر سیر این چنین زار	در پامی طبیعت از خل خار

این قصه از بی کسوفی
و در آید چنانچه از کلام
استقامت و سیرت است
و در آید چنانچه از کلام
استقامت و سیرت است
و در آید چنانچه از کلام
استقامت و سیرت است
و در آید چنانچه از کلام
استقامت و سیرت است

از عین کرم معاف دارند	و دیده بگل و سمن گمازند
اصلاح دهند یا از اطافت	گیرند عیب مثل اجلاف
گر عادت طبع عیب می ست	صد نیز معلم نکوتی ست
مناجات از مجیب الدعوات	
یار ب همه حاجتم روا کن	توفیق عمل بر عین طاعت کن
هر چند که بندۀ ذلیل	لیکن در رحمت خلیل
یار ب پناه خویش گیر	بستان خلیل را تو پذیر
این نظم سر و غ هر نظر باد	و فیض قبول بهره و باد
ایمین طفیل شاه مختار	اولاد خلیل را نکودار
هر گاه که زین سرای فانی	گیرم ره ملک جاودانی
ز ابلیس شیر و نفس غدا	ایمان دم و اسپین نگمار
باشیم به عرصه گاه محشر	و ظل حمایت پیر
بر جریم من از غضب پادشاه	این آرزویم غیب نباشد

بستان خلیل
از نظر و دریا و بحر و کائنات
جمع مکتوبه که در بستان خلیل
کتابخانه ۱۲
طبع شده است در سال ۱۳۰۴
و در قفسه ۱۲
طبع شده است در سال ۱۳۰۴
و در قفسه ۱۲

یا رب صلواتِ رحمتِ آثار
بر روحِ رسول و آلِ اطہار



ماوۃ بنایک ہجری
ختمہ اللہ المحسن

سنہ ۱۰۳۰ ہجری



تقریر رسالہ بستان خلیل از جرنیل علامہ خلیل خجنا
فضیلت آب سیادت انتساب افصح التکلیفین
عظام مولوی سید محمد نظام الدین صاحب نظام
دام ظلہ العالی اڈیٹر اخبار رتن پرکاش رتلا تمیم
شہر گلشن آباد عرف جاوہر ملک مالوہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ای حمد تو برتر است وبالا	سبحانک ربنا تعالیٰ
وصفت تو ز عقل و فہم بیرون	گنہ تو ز درک و وہم بیرون
ذات پاک تو هست لا یریب	علام و علیم و عالم الغیب
دانی تو حقیقت حقائق	باریکی و نکتہ و وقایق
ہر لحظہ و لمحہ ساعت و پاس	تحریک شمرہ شمار انفاس
بال و پر و موی تن و گویے	ارشمہ ہمہ چیز تا بلا شے
ذرات و شمارہ های تابان	انبارہ ریگ در بیابان

برگ و بن و ریشۀ بامی شجار	شاخ و گل و غنچه نذر و شمار
باریدن قطره های باران	تعداد گیاه و در بهاران
از عالم نیستی و هستی	وز بود و نبود و اوج و پستی
غیر از تو که داند و کیند	آری آنکس که آفریند
ما را تو بلطف و فیضی	و ز جبهه بعقل برگزینی
بگر سو ما سیاهکاران	چشم کرم لبشمر سالان
آریم شفیع مصطفی را	سر لشکر خیل انبیار
ای آنکه بذات بهیثالت	ما زنده نبوت و رسالت
گنجینه کائنات هستی	آینه روی حق پرستی
ستراج قبول عرش مسند	شاهنشته مرسلان محمد
ای سرور نامی و اولوغرم	بر عرش بذات بخت هم نهم
جسم است جهان در چو روحی	افلاک سفینه و تو نوحی
از دین تور بهبری سلف را	بر شرع تو پیروی خلف را

اسفار و صحائف سماوی
 از لطف تو بر لب جلالت
 در وصف تو ای فصیح عالم
 من کمیتم و چه پایت من
 ای حامی بندگان عاصی
 هر چند که ما گناهکاریم
 از ماست ملاعب و ملاهی
 به شد از نظام در ادب کوش
 گیتی است مقام عبرت انگیز
 خورشید چرخست و قمر
 از شومی خجست هر ستاره
 ناست صد آفتاب جهان سوز
 باد است سموم و صرصر قهر

قرآن لوحه است حاوی
 شهادت فصاحت و بلاغت
 خود ناطقه الکن است و اکبر
 عجز است و قصور پایت من
 بر لطف تو منحصر خلاصی
 امید شفاعت از تو داریم
 و رست نجات عذر خواهی
 خاموش بجز لغت مخروش
 جلالت ازین سپهر خوریز
 از داغ جگر همیشه تیاب
 بجای خود است یک شیره
 و سردی ز مهر جان سوز
 تلخ آب است بر لب زهر

<p> خاک است حقیر لا محاله در پهلوی مقام خاست از طرز زمانه پند گیرید زبان پیش که از نو پند گیرید لقمان که حکیم نامور بود شد حکمتش از حد ماکمل صد پند مفید و بر گیرید اما نبیان ملک یونان آن شرع و عرب چشمت پس در عجم از عرب سفر کرد صد پند که نشر یاری بود از نظم جو داده اشطاش صد پند به نظم و لیدیر است </p>	<p> تخلیل حریف است حاله صد پند خزان به نو بهار است عبرت از حوادث گیرید پند از دران بخوش برسد از پند و نکات با حسب بود قرآن بگو همیشه مدلل نبوشت بیاس نور وید وزر شد است گوهر نشان تازی شد و تازه تازی یافت پیرایه یارسی به بر کرد در هند خلیل نظم میرو بستان خلیل کرد ماش صد دانه به سجده ناگزیر است </p>
---	---

عام ست صلا به نیکوچان	گسترده خلیل خوان حسان
همی خلق پیامی سر روان شو	برخوان خلیل میسان شو
بستان خلیل و نشین باد	برجان خلیل آفرین باد

سالش نظم نظام ناکام	
تصنیف خلیل کرد ارقام	

ستاره هجری	
------------	--

ایضاً از مولانا می محمود الصدر	
--------------------------------	--

از مولوی محمد عبداللہ الحسین	کا نذر سخن خلیل تخلص کند بسند
در سرزمین شعر و سخن سکاوشان	در ملک نظم و شعر علم باش بهر بلند
هر شعر تر که از نی کلامش فرو چکد	گردون چو مجسم است بر لوح تران بسند
نگیندیش چو گل نمکیندیش چون کبک	کیفیتش چو پادشاه و شیریندیش چو قند
صد پند و موند که همان نوشته بود	در شعر بهر خاطر فرزند آری بسند
این نیز هم سپاس جز گوشه خودش	از شر پارشی و نظم نقش بسند

صد پند آید ار که صد بحر در سبوح	از حکمت و نصیحت و خلاص و غلط و
یک کعبه از خلیل قدیم است یادگار	صد کعبه از خلیل حدیث بی گزند
آفرینش بهر یافت بدینا و آخرت	هر کس شد برین عمل خیر کار بند
انظمش نظام دید و بگفتا که مر حبا	این کار از تو آید و مردان خستند

فرمود روح حضرت لقمان بسال نظم	
شد با ادب خلیل بصد پند و	

سنة اجمریه	
------------	--

وله	
-----	--

خلیل ما که از بهر خلاء	پنجلت کرد کار نیکی بختی
دلش گشتی نما چون جامه شبید	خیش آئینه وار نیکی بختی
بنظم آورد شرپند لقمان	برسم یاد کار نیکی بختی
چه قطعه مشعل راه هدایت	چراغ ریگزار نیکی بختی
په عید الباس سلطان نورنگا	مبارک روز کار نیکی بختی

<p>که بهر خاطرش گردید مظلوم بستان خلیلش کرد موعوم چو بستان خلیل را شفی یافت</p>	<p>چه صد پند افتد از نیکبختی بنیفر و دواست بار نیکبختی بعد نقش و نگار نیکبختی</p>
	<p>و لم گل شکفت و بهر تاریخ رقم کردم بهار نیکبختی</p>
	<p>سنه ۱۳۰۰ هجری</p>
	<p>قطعه که بهر عصرش تاریخیست</p>
<p>سرآمد از خلیل پند لقمان ۱۳۰۰</p>	<p>حواس هوش را با بهر بیت ۱۳۰۰</p>
<p>بیان روشن شیرین زبان ۱۳۰۰ قرآن ماه و مهر صدحیت ۱۳۰۰</p>	
<p>دیگر</p>	
<p>شیخ صدق و صفای چشم نقین ۱۳۰۰ نور گیتی نمونه حبت ۱۳۰۰</p>	<p>پندامن و امان و عظم جلیل ۱۳۰۰ واه و چو بستان خلیل ۱۳۰۰</p>

	منته	
صد پند سو و مندر لقمه شمع نش ۱۳۰	در حلیه یا دگر عابد است ۱۳۰	
	دار و خلیل با هم گل صد حقیق امان ۱۳۰ مور و کلیم و الا بر نورین ۱۳۰	
	قطعه دیگر در هر عشق ماده موجود است	
<p>نظم علوم سو و مندر ۱۳۰ و ج امید و غط و پند ۱۳۰</p> <p>نپید عظیم حق پند ۱۳۰ قلم فیض کسب ۱۳۰</p> <p>قبایه رای و مشورت ۱۳۰ عقده کشای فست ۱۳۰</p> <p>گلشن صدق و کرم ۱۳۰ گوهر پند ضیا ۱۳۰</p>		
	ایضا قطعه و از ده تا سنج	
میشکش هست این نظام ذیل ۱۳۰ شد نخستین ریاض حسن مقال		چند تاریخ های نظم خلیل سال تصنیف نظیر مثال

ثانیاً اینچنین گهمه سفتقم
 بهر این نامه لطافت بهر
 شرفمان نظم مرقوم است
 بهر خطبیم این کلام حلیل
 هست بر حق چو حکمت لقمان
 از پئی پند های پرتاشیر
 باد تا خورشید ای ستوده سیر
 نیست در کار جای و تشنگی
 سالتش از جستجوی نیک آمد
 باز کلکیم به شرح و بسط تمام

سازگار معاشرت گفتم
 باز گفتم که نظم نامی چو
 سال و نو بهای منظم است
 شد رقم معدن سرور خلیل
 نظم بر حق بسال و خیران
 خامه نبوشت و نثر تحریر
 از حدیث حلیل حق بگر
 دل من گفت نظم بگزینی
 چمنستان جوی نیک آمد
 نسخه شرح و بسط کرد ارقام

گفت سالتش نظام میمیدان

مرحمت نامه تمیز جهان

سنة هجری

	ایضاً قطعه تانچ فصلی	
نظم صد پند از خلیل جلیل	چون بفضل خدا انکارش نیست	
	از نظام خزین سنه فصلی گلشن فرخی گذارش یافت	
	سنه ۱۰۹۰ فصلی	
	ایضاً قطعه تانچ سمت	
صد پند شرفمان نظم از خلیل جوان	ناظم کلیم دوران ناشر فہم دانا	
	تانچ سمت اخوت حضرت دجوب آدم به نظم جادو و شر حکیم دانا	
	سنه ۱۰۹۱ سمت	
	قطعه تانچ سنه عیسوی	
زبدۃ الخلق حضرت لقمان یافت اسرار حکمت از یزدان	که حکیمی سبب نظیر و عدیل یافت فیضان عقل از جبریل	

نظم صد پند رسو و مندر حکیم	که بر انوار حکمت ست دلیل
کرد و طیش خلیل و نشئت	بنیایات کردگار جلیل
نظم شش قول هر دو جهان	باد اولاد او فوسیم و عقیل
باد روزی رسان بگارش	حافظ و ناصر و معین و کفیل
باد یار سبب بصفحه گیتی	یا و کار خلیل زوکر جمیل
پره و ر باد و هوا و جانش	هر که این نظم را کند تحصیل

از نظام است عیسوی تاریخ	
کعبه اهل ملک نظم خلیل	
سوره عیسوی	

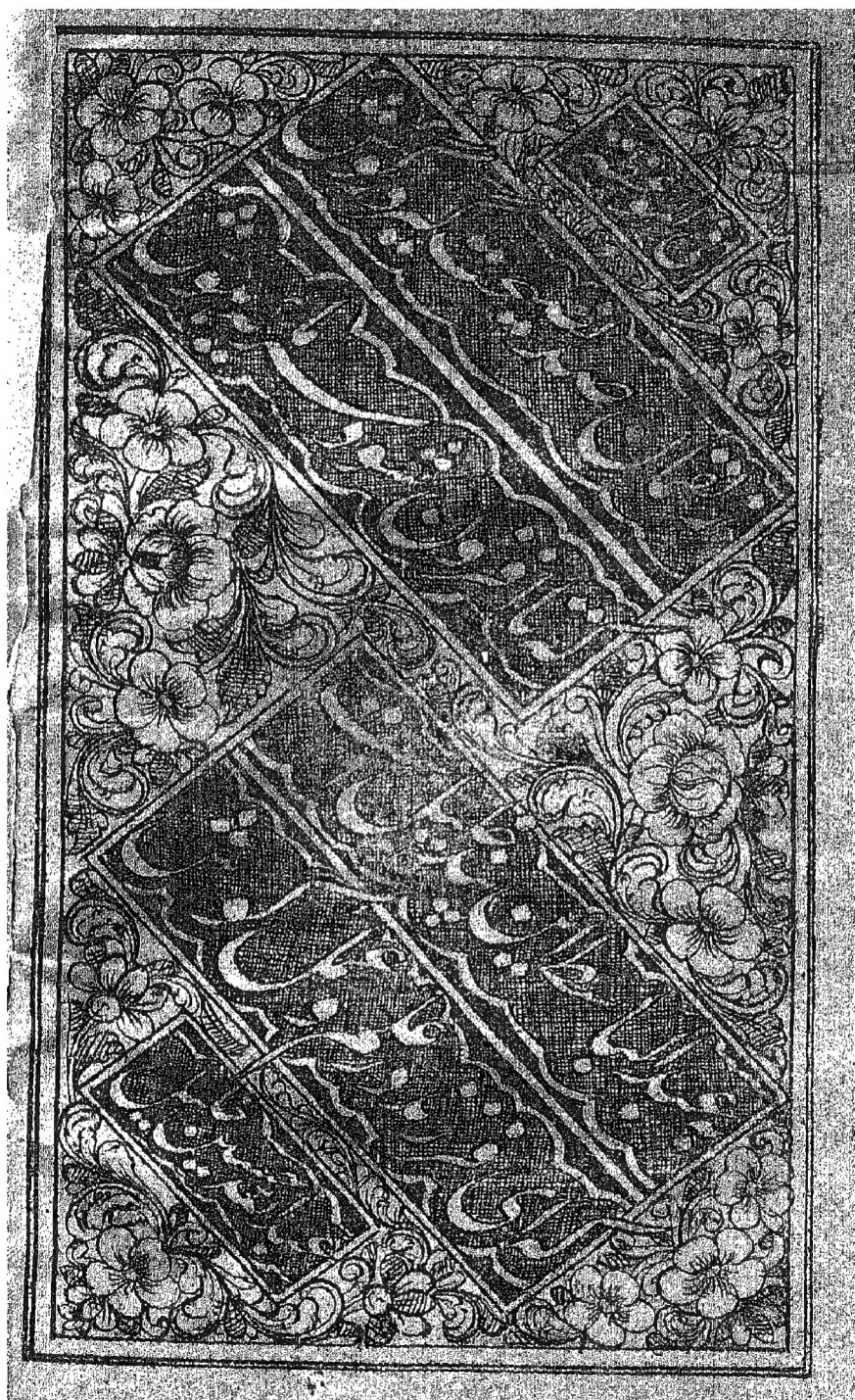
ایضاً	
گشت چو این گنجینه پند	ختم بفضل رب جلیل
سال مسیحی گفت نظام	
نظم هالیون قال خلیل	

تقریباً تواریخ کتاب بستان خلیل بجانب خلیل علیهم السلام
اغری عطوفی مولوی محمد حسین ریث صاحبی ام فاضله

روزی و چه روز روزان	خشنده تر از رخ فروزان
از پنج زمانه دل تھی بود	بختم به نشاط فریبی بود
در بیت شرف ستاره من	میگشت فلک بچاره من
اختر که سعادت اندران بود	با کوب بخت در غمان بود
صبحش چه نشاط زندگانی	سر زرافق بکا مرانی
در روز چنین نشاط همراه	فاصله از ره رسیدنا گاه
آورد نشاط سنج نامه	نامه و چه نامه گنج نامه
بر اوج خسر و مہ تمام است	بستان خلیل ہم بنام است
هر صفحہ صفائی که بارو	رو چشمہ خضر آب وارد
ہر دایره اش چو مہ روشن	خروش بوق چو گل گلشن
خوشید کہ ہر فروخت تابش	از جد وال ہست روشن آہش

این کتاب در کتابخانه
موزه و کتابخانه
جمهوری اسلامی ایران
ثبت شده است

در نظم کشید چرخ ویشان	و در غشور پند لقمان
پامروی کلب سحر سازش	آورده بود روزگارش
بینا بر اثر معانی	و انا بر موز نکست دانی
و هفت صورت خرد پیوی	در نظم او را بدست طوی
کلاکش نفس مسیح وارو	شمشیر زبان فصیح دارد
خاشاک ز راه حق که فرست	این گوهر نقره بن که سفست
فکر من و وصف و جنون است	و نفس ز خرد و برون است
و گیسوی خامه و پذیرا	و اماندن از و چونا گیر است
وز فکر ت سال ره نوشتم	تا چار و صف او که شستم
تصنیف خلیل سال گفتم	آمد چون دای از نهفتم
و ظل قبول خویش گیرش	یارب تو بفضل خود پذیرش
روشن ز سواد او سوادش	در رهند رو اچ نامه باوش



٢٣٩٢

٨٩١٣٥٦٧٨

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

٩٤٠

۸۹۱۵۱۴۵ خ ۳۹ ب
۶۷۰
بستان خیل

Date	No.	Date	No.
			--